

# استراتژی سرنگونی صدام حسین

ایران را محتاج به قطعات یدکی و اقلام آمریکایی می‌نمود. (به قضیه ایران - کنtra و سفر مک فارلین به ایران توجه شود) و دوم آن که با مشغول نمودن عراق، ساحل غربی خلیج‌فارس، (عربستان، کویت ...) از گزند این دولت مصنون نگاه داشته می‌شد. این که چرا عراق حاضر به اتخاذ چنین سیاستی شد صرف‌با به چشم‌داشت او به خاک ایران قابل توجیه نیست. صدام این گونه تصور می‌کرد که اگر ایران را در هم بشکند، اجازه خواهد یافت که قدرت مسلط منطقه خلیج‌فارس شود؛ آمریکا در موضعی قرار داشت که می‌توانست از پیروزی مطلق هر یک از طرفین جلوگیری کند. با این حال این جنگ با پیروزی نسبی عراق پایان گرفت و به همین دلیل عراق به سرعت برای بهره‌برداری از ثمرات پیروزی خود در جنگ با ایران وارد عمل شد. صدام به سفیر آمریکا در عراق اطلاع داد که قصد حمله به کویت را دارد. حکومت عراق این گونه تصور می‌کرد که این حمله یک تحول ضروری و منطقه‌ای است که مورد توافق آمریکا نیز هست و در فرآیند حاکمیت عراق بر منطقه می‌باشد. این ظن از آنجا تقویت شد که با وجود آگاهی سفیر آمریکا از حمله قریب‌الواقع عراق، کوچکترین اعتراضی به این کشور صورت نگرفت. اما منافع نهفته ایالات متحده در منطقه بیش از آن بود که نسبت به قولها و تعهدات پنهانی به دولت عراق وفادار بماند و موجب شد تا این کشور به دفاع از کویت برخیزد. با این حال، ایالات متحده خود رأساً صدام را سرنگون نکرد که چند دلیل برای آن متصور بود.

- ۱- امکانات نظامی گسترده‌ای که سرنگونی را ایجاد می‌نمود، توأم با تلفات گسترده بود که آمریکا خواهان چنین تلفاتی نبود.
- ۲- ایالات متحده برای حفظ موازنه با ایران، به عراق نیاز داشت.

۳- ایالات متحده بر این تصور بود که صدام به دلیل شکست خود در جنگ با کویت، خوب‌بود خود ساقط خواهد شد.  
بنابراین، خط مشی ایالات متحده، حفظ عراق به عنوان یک کشور و در عین حال ساقط نمودن صدام از طریق مکانیسم‌های داخلی بود. با این حال، ایالات متحده قابلیت صدام در کنترل و مهار مخالفیش را دست کم گرفته بود. هر چند از سیاری جهات استراتژیک، «بقای» حکومت عراق به سود ایالات متحده بود و اتخاذ چنین سیاستی توانست حکومت ایران را کماکان در حالت دفاعی نگاه دارد، اما بقای صدام یک چالش استراتژیک را پدید آورد که در بلندمدت به سود ایالات متحده نیست و این نتیجه را القا می‌کند که می‌توان در مقابله با ایالات متحده، جان سالم به در بر. چنین نتیجه‌ای افراد دیگر را به قبول خطر مقابله با آمریکا سوق می‌دهد. از

شده تا نتوانند در تدارکات و قیمهای جهانی نفت نقش مؤثری ایفا کنند. در میان قدرتهای منطقه‌ای، این ایران و عراق هستند که هر یک به تنهایی قادر به انجام عملیات نظامی می‌باشدند. از نظر آمریکا، رقبت این دو کشور که از دسامبر ۱۹۹۸ تاکنون بیش از ده‌هزار مورد ارزیابی نمود، که از این میان چهارصد مورد آن به حمله خاطر می‌کند. بیش از این نیز ایالات متحده با اتخاذ یک سیاست موازنۀ قدرت و تقویت اختلافات فیما بین این دو کشور، چاههای نفت را از گزند این دو قدرت منطقه‌ای در امان نگاه داشت. تا قبل از فروپاشی سوری شوروی سیاست موازنۀ قدرت با راهبرد آمریکا به منظور مهار اتحاد شوروی کاملاً منطبق بود، که از طریق اتحاد با ایران، عاقیها را مهار و آرزوهای شوروی را برای نفوذ در خلیج‌فارس عقیم می‌کرد. بعد از سقوط شاه، ایالات متحده سیاست خود را تغییر داد. از یک سو آمریکا مجبور شد، به بیطرفی ایران در معادله آمریکا و شوروی تن در دهد، ولی از سوی دیگر پنهانی صدام حسین را تشویق به درگیری با ایران نمود. این جنگ دو فایده اساسی را در بر داشت. نخست آن که حمله عراق‌به ایران، دولت مopus است گرفتن کنترل نفت توپوگرافی منطقه

طرف دیگر باید پذیرفت که با وجود کارشناسیهای روسیه و چین در امر تحریم عراق، سیاست تحریمهای اقتصادی علیه این رژیم شکست خورده است. با توجه به این دو عامل، خطر این که رژیم صدام حسین بار دیگر خطرآفرین شود وجود دارد. در این راستا حذف رژیم صدام حسین یک اسلام استراتژیک برای آمریکا به شمار می‌رود عملیات زوباه صحرا و جریانهای بعد از آن از چنین الزامی سرجشمه می‌گیرد.

هر چند ادعای رژیم عراق در مورد جاسوسی بازرگان سازمان ملل به سود ایالات متحده، تا حدود زیادی به اثبات رسیده است؛ اما صحت چنین ادعایی مانع از آن نمی‌شود که ایالات متحده بمبارانهای را که به بناهه خودداری عراق از همکاری با سازمان ملل صورت می‌گیرد قطعی نماید. مرحله دوم بمبارانها با این فرضیه شکفت آور که صدام کاملاً دیوانه است و بمبارانها او را از میدان به در خواهد کرد، از دسامبر ۱۹۹۸ تاکنون به تناؤب ادامه داشته است. با این حال او همچنان در زیر این فشارها مقاومت می‌کند.

میگشند. در روزی بین شورت ملک و سید علی اکنون ایالات متحده در مرحله‌ای قرار گرفته که هدف آن کاملاً مشخص است. در این مرحله قرار است که برای همیشه ساله صدام حل شود. سیاستمداران امریکایی به این نکته واقع هستند که راهبرد سرنگونی تدریجی صدام حسین که از سال ۱۹۹۱ دنبال می‌شود، به موقوفیتی دست نیافرته است. بر این اساس، استراتژی کوتني امریکا پر دو نکته متعرکز است. نکته اول واردآوردن شکست نهایی به رژیم صدام است و نکته دوم که بسیار مهمتر است، قرارگرفتن در موضوعی است که بتواند نه با شخص صدام، بلکه با صدام به عنوان بخشی از خاورمیانه آشنا کند. ایالات متحده و بریتانیا، پیشنهاد تازه‌های را برای تجدید بازرسیها از تأسیسات نظامی عراق در دستور کار دارند، هر چند که مانع رویسه و چین بسیار جدی بنظر می‌رسد. اگر این قطعنامه توسط سازمان ملل رد شود، در آن صورت پوشش سیاسی مناسبی برای مقابله با عراق، نصیب ایالات متحده خواهد شد و زمینه را برای حرکت انفرادی این کشور فراهم خواهد ساخت. با این حال راهبرد امریکا در مقابل عراق، این نکته را به ما می‌آموزد که منافع استراتژیک نباید در برخورد شخصی با صدام خلاصه شود. شیطان جلوه‌داری دشمن زمانی مؤثر است که بتوان او را خرد نمود. اما اگر شیطان ساقط نگردد و ناچار از گفت و گو با او باشیم، در آن صورت ضعفهای اهدد، ما باء، همگان، آشکار خواهد شد.

استراتفور (آمریکا) اوت ۹۹ (مرداد و شهریور ۱۳۷۸)